



تعامل فن آوری و فرهنگ، و ترس از اطلاعات*

نویسنده: ر.ل. روتسکی R.L.Rutsky
ترجمه: گوردز میرانی



را مصدوم کرده است. تمام علائم بیماری دیده می‌شود: خون‌ریزی از بینی و گوش، استفراغ، گفتار آشفته و هذیان، عدم توانایی برای جهت‌یابی و تمایل زیاد به لمس کردن همه چیز. جمعیت اندکی دورش جمع شده‌اند و به تک‌گویی‌های پیچیده‌اش گوش می‌دهند: کارت پرنده‌های شکاری^۵، سوفله^۶ خورشیدی، بی‌کاری در قطب جنوب^۷. جفری مردد است. با خود فکر می‌کند، هرگز ندیده‌ام کسی تا این حد پیش برود. اما، با این اندیشه که این زن می‌تواند دوباره امیدوار

را بگیریم، مقهور اطلاعات شده‌ایم و سیل زدهٔ داده‌ها هستیم: احساس «اضافه‌بار اطلاعاتی» می‌کنیم.

یکی از نخستین تلاش‌ها برای نشان دادن این اضافه‌بار اطلاعاتی در رمان تدمونی^۱ در سال ۱۹۸۱، تحت‌عنوان مسافرت آسان به سیارات دیگر^۲ نمود پیدا کرد. در این رمان، مونی «یک مورد بیماری اطلاعاتی»^۳ را این‌گونه توصیف می‌کند:

«جفری در مسیرش به سوی دیگو،^۴ زنی را می‌بیند که دسترسی به اطلاعات او

این روزها معمولاً گفته می‌شود که ما فقط در عصر اطلاعات زندگی نمی‌کنیم بلکه در عصر اطلاعات فزاینده به سر می‌بریم. میزان دسترسی به اطلاعات به شکل تصاعدی در حال افزایش است. احساس می‌کنیم که کل جهان با سرعتی سرسام‌آور در حال تحول، تغییر و جهش است. تعاملات ما با این دنیای اطلاعاتی، آفت‌زده به‌نظر می‌رسد، چرا که بیش از پیش احساس می‌کنیم نمی‌توانیم یا به پای آن پیش برویم، نمی‌توانیم همهٔ اطلاعات

باشد، به نرمی تشک لاستیکی را از زن گرفت، آن را روی سنگفرش پهن کرد و به او کمک کرد تا در حالت حذف خاطرات قرار گیرد. بعد از یک دقیقه، خونریزی بند می‌آید. زن به جفری می‌گوید: «داشتم به کلاس رقص می‌رفتم که ناگهان بهت زده شدم. نمی‌توانم بگویم که کجا یک چیز پایان می‌یابد و چیز دیگری شروع می‌شود.» در حالی که همچنان انگشتان خود را به روی آستین کت چرمی‌اش می‌کشید. جفری معتقد است که بیماری اطلاعاتی - مانند مالاریا، به‌طور ناگهانی شخص را مبتلا می‌کند.

علائم این بیماری، بسیار شبیه علائم بیماری اسکیزوفرنی است که فرد یک جیمسن آن را ویژگی قطعی پسانوگرایی می‌داند:

وقتی که داشتم از مدرسه می‌گذشتم، ناگهان سرودی آلمانی شنیدم، بچه‌ها درس آواز داشتند. ایستادم که گوش کنم، در آن لحظه حس عجیبی وجودم را فرا گرفت، حسی که تجزیه و تحلیل آن دشوار است اما شبیه به چیزی که بعداً آن را بسیار خوب فهمیدم - حس نگران‌کنندهٔ غیرواقعی بودن. احساس کردم که دیگر مدرسه را نمی‌شناسم، مدرسه اندازهٔ یک پادگان شده بود، بچه‌هایی که آواز می‌خواندند، زندانیانی بودند که مجبور بودند آواز بخوانند... در همان حال چشم‌هایم به مزرعهٔ گندمی افتاد که نمی‌توانستم حدودش را ببینم. گسترهٔ زرد در آفتاب می‌درخشید و همراه با سرود بچه‌های زندانی روی سنگفرش صاف مدرسه - پادگان، چنان اضطرابی در من ایجاد کرد که زدم زیر گریه.

در هر مورد از این دو حالت، ماجرا به شکل یک بیماری توصیف می‌شود که علائم مشترکی با دیگری دارد. احساس ناپیوستگی و غیرواقعی بودن، سرگردانی و سوگم کردگی، ناتوانی در تشخیص حد و مرزها.

■ **ما فقط در عصر اطلاعات زندگی نمی‌کنیم بلکه در عصر اطلاعات فزاینده به‌سر می‌بریم که در آن میزان دسترسی به اطلاعات به شکل تصاعدی در حال افزایش است.**

■ **تحلیل جیمسن نشان می‌دهد که هرگونه تفکری نسبت به آشفتگی زمانی و مکانی از مفهوم فراوانی اطلاعاتی جدایی‌ناپذیر است.**

■ **افزایش و فراوانی اطلاعات و کانال‌های اطلاعاتی، دیدگاه‌ها و داستان‌های سنتی را در هم می‌ریزد.**

■ **ژان بودریار: ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن اطلاعات زیاد و معنای کم، فراوان است.**

گسستی در داستان‌های زودگذر و پیوستگی فضایی در پسانوگرایی می‌داند، اما حس حاصل از سرگردانی و هیجان زیاد، مانند بیماری اطلاعاتی مونی است. تحلیل جیمسن در واقع نشان می‌دهد که هرگونه تفکری نسبت به آشفتگی زمانی و مکانی از مفهوم فراوانی اطلاعاتی جدایی‌ناپذیر است. کاترین هیلس^۹ در بحث دربارهٔ «قلب ماهیت»^{۱۰} زبان، بافت و زمان در پسانوگرایی بسیار سخن گفته است - قلب ماهیتی که جدایی اطلاعات را از معنا، بافت و تاریخچه (سرگذشت) با خود دارد. از یک طرف، این نوع قلب ماهیت یا آشفتگی طبقه‌بندی‌های قبلی یا «دگرروایی‌ها»^{۱۱} بدون تردید عناصر درون این طبقه‌بندی را آزاد و تأثیر اطلاعات را بیش از پیش تصادفی می‌کند. در عین حال، افزایش و فراوانی اطلاعات و کانال‌های اطلاعاتی دیدگاه‌ها و داستان‌های متحدکنندهٔ سنتی را در هم می‌ریزد.

این فرایند خود تکثیری، نتیجه‌اش افزایش همیشگی اطلاعات است، آن‌گونه که ژان بودریار^{۱۲} می‌گوید: «ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن اطلاعات زیاد و معنای کم، فراوان است.»

همان‌طور که تحلیل‌های فرهنگ پسانوگرا و معاصر نشان می‌دهند، اطلاعات بیش از حد، اغلب خود نوعی

از نظر جیمسن، این بیماری مظهر یک آشفتگی پسانوگرایانه در عصر حاضر است که «زمان حال را از همهٔ فعالیت‌ها و اهدافی که باید مورد توجه قرار گیرد، رها می‌کند» به‌طوری که ناگهان موضوع را با چالاک‌ی تمام به‌کام خود می‌کشد، البته این نوعی استنباط مادی‌گرایانه است که تأثیر و قاطعیت مناسبی دارد... زمان حال با شدتی زیاد، بیش از موضوع می‌آید و از تأثیری مرموز برخوردار است که در اینجا با اصطلاحات منفی «نگرانی» و «از دست دادن واقعیت» توصیف شده است، اما می‌توان این تأثیر را با اصطلاحات مثبتی چون «شادمانی» و «شور و هیجانی زیاد، شغف‌انگیز یا توهم‌زا» تصور کرد.

توصیف جیمسن از این تجربهٔ ناگهانی بسیار شبیه به «بیماری اطلاعاتی» مونی است. یقیناً، این ارتباط زمانی قوت می‌یابد که جیمسن مثال تأسیسات ویدئویی چند پرده‌ای نام‌جون پایک^۸ را می‌آورد. وی معتقد است بینندگان که دارای حس زیبایی‌شناختی سنتی هستند «به وسیلهٔ این تنوع ناپیوسته گیج و شگفت‌زده می‌شوند» در حالی که «بینندهٔ پسانوگرا، انتظار غیرممکنی دارد، یعنی این که در یک آن، همهٔ پرده‌ها را با تفاوت‌های اساسی و اتفاقی‌شان ببیند.» بنابراین، گرچه جیمسن این موارد را دلیل اضافی بودن اطلاعات نمی‌داند، بلکه آن را

است که اطلاعات دقیقاً به چیزی تبدیل شده که «همه چیزهای سخت» در آن ذوب می‌شود. اطلاعات به حرکت در می‌آید؛ همه جا را فرا می‌گیرد؛ تمام حدود مرزها را از بین می‌برد و همه تلاش‌هایی را که برای به دست آوردن آن صورت می‌گیرد، خنثی می‌سازد. بنابراین، چندان هم شگفت‌انگیز نیست که ما به‌طور فزاینده‌ای خود را پیچیده در جزر و مد اطلاعات و غوطه‌ور در آن احساس کنیم و ناگهان خود را مشعوف و مقهور اطلاعات بیابیم. خواه اطلاعات را به شکل گاز، خواه مایع، آسمان یا اقیانوس مه‌آلود یا آشغال، ابری از پلاسمای باردار یا یک موج الکترومغناطیسی بدانیم، به‌نظر می‌رسد که تقریباً همواره اطلاعات را به شکل ماده‌ای سیال تصور می‌کنیم.

تعامل انسان با سیال بودن اطلاعات، به قول جیمسن، نه در «اصطلاحات منفی نظیر نگرانی و از دست دادن واقعیت» و نه در «اصطلاحات مثبت نظیر شادمانی و شور و هیجان زیاد، شعف‌انگیز یا توهم‌زا» دیده می‌شود. اطلاعات می‌تواند گیج‌کننده و سوگم‌کننده باشد؛ نوید آزادی می‌دهد و به فروپاشی تهدید می‌کند. با این وجود، در هر دو حال، به نظر جیمسن اصطلاحی «بلعنده» و «درهم کوبنده» است که نوعی تشویش را همراه با پسانوگرایی و عصر اطلاعات نشان می‌دهد. همان‌گونه که توصیف جیمسن را دربارهٔ مشکلات شخص برای یافتن جایگاه خود در فضای پسانوگرا دیدیم، تعامل با این سیل اطلاعات اغلب نوعی «بیماری» اختلال در جهت‌یابی شبیه به دریازدگی ایجاد می‌کند. در این استعارات چند واقعیت تردیدناپذیر وجود دارد، این‌که اطلاعات از کنترل خارج شده است و جز در زبان مجازی، دیگر قابل درک نیست. تحت این شرایط این پرسش پیش می‌آید که چگونه تعامل خود با اطلاعات را ممکن می‌سازیم؟ حالا می‌خواهم بعضی از

■ تحلیل‌های فرهنگ پسانوگرا و معاصر نشان می‌دهند که اطلاعات بیش از حد، اغلب خود نوعی زیان است؛ این ضرر خود را به شکل قلب ماهیت معنا و بافت، از هم پاشیدگی کلیت و انسجام، ناتوانی در فهم و درک نشان می‌دهد.

■ دیوید شنک: مه‌آلودگی داده‌ها همه جا حاضر است، لحظه‌های آرام ما را به هم می‌ریزد و راه تفکرات بسیار ضروری را سد می‌کند. گفت‌وگو، ادبیات و حتی سرگرمی‌ها را خراب می‌کند. چوب ناباوری را لای چرخ زندگی ما می‌گذارد و باعث می‌شود که فرهیختگی خود را تا سطح یک مشتری و شهروند از دست بدهیم.

فرهیختگی خود را تا سطح یک مشتری و شهروند از دست بدهیم. ما را شدیداً تحت فشار قرار می‌دهد. از دید شنک، اطلاعات بیش از حد جلوی دید ما را می‌گیرد و جدا کردن سیگنال واقعی از پارازیت و دانش از اطلاعات صرف را برای ما غیرممکن می‌سازد. بازتاب و تحلیل مسائل در تیرگی این ذرات سرگردان گم می‌شود به‌طوری که در آن چیزهای بی‌مایه و کم‌اهمیت از مسائل گسترده و مهم‌تر قابل تشخیص نیستند. سرعت و شدت این تودهٔ عظیم اطلاعات مرکز حواس انسان را تحت‌کنترل خود در می‌آورد: تقلید بیش از حد باعث پدیدآمدن تقلید بیش از حد، و همان‌گونه که شنک خاطر نشان می‌کند سبب «فشار روانی»^{۱۵} می‌شود.

اگر اطلاعات زمانی به عنوان جایگاهی مستحکم و پایه‌ای «واقعی» تلقی می‌شد که براساس آن تصمیم‌گیری و کار صورت می‌گرفت، دیگر چنین ویرانگر و تهدیدگر نمی‌بود. بدون شک، اطلاعات دیگر به هیچ‌وجه مستحکم تلقی نمی‌شود. نه تنها دیگر زمینه‌ای یا بنیانی برای دیدن، دانستن یا عمل کردن فراهم نمی‌کند، بلکه جلوی دید ما را می‌گیرد، مانع تلاش ما برای رسیدن به دانش می‌شود و توان ما را برای کنترل نیروهای موجود در دنیا از بین می‌برد. عقیده بر این

زیان است؛ این ضرر خود را به شکل قلب ماهیت معنا و بافت، از هم پاشیدگی کلیت و انسجام، ناتوانی در فهم و درک نشان می‌دهد. این ساختارهای مطلق و روایی که ما با آنها دنیا را درک و با آن تعامل می‌کنیم به وسیلهٔ مقادیر هنگفت اطلاعات دچار تغییر شده و ما را در حالت سرگردانی، سوگم‌کردگی و گم‌شدگی رها ساخته‌اند. به زبان ساده‌تر، به دلیل تعداد فراوان درختان، دیگر نمی‌توانیم جنگل را ببینیم.

دیوید شنک،^{۱۳} اصطلاحی به نام «مه‌آلودگی داده‌ها»^{۱۴} ابداع کرده است که این حالت عرضهٔ بیش از حد اطلاعات یا اضافه‌بار اطلاعاتی را به خوبی توصیف می‌کند:

هر چه ما بیشتر و بیشتر اطلاعات جمع کنیم، این اطلاعات نه تنها به شکل یک پول رایج بلکه به صورت یک آلاینده خود را نشان می‌دهد... اجازه دهید این بخش غیرمنتظره و ناخوانده سپهر خود را «مه‌آلودگی داده‌ها» بنامیم، توصیفی برای آت و آشغال مسموم عصر اطلاعات.

مه‌آلودگی داده‌ها همه جا حاضر است، لحظه‌های آرام ما را به هم می‌ریزد و راه تفکرات بسیار ضروری را سد می‌کند. گفت‌وگو، ادبیات و حتی سرگرمی‌ها را خراب می‌کند. چوب ناباوری را لای چرخ زندگی ما می‌گذارد و باعث می‌شود که

معمول‌ترین استعارات تعامل را، خصوصاً آنهایی که اطلاعات را به شکل مایع تصور می‌کنند، آزمایش کنم. اگر اطلاعات را به صورت «دریایی» عظیم و گمراه‌کننده تصور کنیم، پس چندان هم عجیب نیست که از استعاراتی چون «دریانوردی»^{۱۶} و «موج‌سواری»^{۱۷} استفاده کنیم تا تعامل خود با آن را نشان دهیم. بنابراین، در بررسی این استعارات، می‌خواهم بدانم که چگونه این استعارات تأثیر مهمی بر ما می‌گذارند.

استعمار اینترنتی

شاید در واکنش نسبت به احساس مقهور و گم شدن در گستره داده‌های اینترنت است که بسیاری از شرکت‌های وابسته به شبکه جهانی، متکی به استعارات دریانوردی و نقشه کشیدن به عنوان ویژگی‌های ممتاز تعامل هستند. بنابراین، تعامل دقیقاً به مسأله پی‌گیری یک مسیر در سیلان فراوانی شبکه تبدیل شده است. اتفاقی نیست که سیرکننده شبکه جهانی «دریانورد»^{۱۸} یا «سیاح»^{۱۹} تلقی می‌شود - این اسامی ما را به یاد دریانوردان اروپایی قرن پانزدهم و سفرشان به منظور اکتشاف می‌اندازد. امروز هم سیاحان شبکه جهانی، مانند پیشینیان خود، باید دریا‌های ناشناخته و گاهی توفانی اینترنت را بپیمایند. مانند جویندگان پیشین خود، آنها نیز باید طرح بریزند و این «دنیای جدید» را تصاحب کنند تا «اریاب»^{۲۰} سایت‌های متنوع داخل آن باشند و منابع آن را ویران و خود را غنی سازند. خلاصه این که آنان صرفاً به دنبال گشتن در دنیای جدید و هیجان‌انگیز - شاید حتی عجیب و غریب - سایبراسپیس^{۲۱} نیستند، بلکه می‌خواهند آن را «تحت کنترل» خود درآورند و جریان‌ها و فوران‌های وحشی آن را رام کنند - یعنی آن را مستعمره خویش سازند. مستعمره کردن اینترنت اغلب به

عنوان شرکتی کردن یا تجاری کردن شبکه جهانی تعبیر می‌شود. تغییر شکل اینترنت به شبکه جهانی^{۲۲}، آنچه را که روزی یک شبکه علمی و فرهنگی بود به چیزی شبیه یک بازار تبدیل کرده است. در حالی که در اینترنت قبل از WWW، تجارت، مورد تحقیر بود اما اکنون سایت‌های شبکه‌ای به طور فزاینده‌ای به وسیله‌ای برای فروش و بازاریابی تبدیل شده‌اند. شرکت‌های عمده، مقادیر هنگفت پول را درون اینترنت می‌ریزند تا نام شناسنامه‌ای خود را نه تنها برای «سایت‌ها» بلکه برای

■ اگر اطلاعات را به صورت «دریایی» عظیم و گمراه‌کننده تصور

کنیم، پس چندان هم عجیب نیست که از استعاراتی چون «دریانوردی» و «موج‌سواری» استفاده کنیم تا تعامل خود با آن را نشان دهیم.

■ اتفاقی نیست که سیرکننده شبکه جهانی «دریانورد» یا «سیاح» تلقی می‌شود - این اسامی ما را به یاد دریانوردان اروپایی قرن پانزدهم و سفرشان به منظور اکتشاف می‌اندازد.

■ امروز هم سیاحان شبکه جهانی، مانند پیشینیان خود، باید دریا‌های ناشناخته و گاهی توفانی اینترنت را بپیمایند.

■ تغییر شکل اینترنت به شبکه جهانی، آنچه را که روزی یک شبکه علمی و فرهنگی بود به چیزی شبیه یک بازار تبدیل کرده است.

«کانال‌ها» و «موتورهای جست‌وجو»^{۲۳} بومی ندارد و در واقع برای مستعمره شدن تثبیت کنند، تا از طریق آنها اسامی همیشه درحال افزایش کاربران اینترنت در آن متمرکز شوند. شعار یا پیامی که تجاری کردن این پدیده را توجیه می‌کند این است: تجاری کردن نوعی سیال بودن قاعده‌مند است. پیچیدگی اینترنت باید مدون و فهرست‌وار حرکت آن کنترل و به معنای واقعی کلمه «هدایت»^{۲۴} شود. فراوانی داده‌ها نیز مورد استفاده بهینه قرار گیرد. تعامل باید ابزاری شود: آنهایی که در اینترنت سیر می‌کنند باید بتوانند مسیرشان را پیدا کنند تا به اسرار نهفته در میان غنای اطلاعات پی‌ببرند و از آنچه که پیدا می‌کنند بهره‌جویند با این حال، اگر نتوانند اطلاعات مورد نظر را بیابند، اگر نتوانند به راحتی در دریای اطلاعات

این‌گونه که به ما می‌گویند، استعمار اینترنتی به هیچ‌کس آسیبی نمی‌رساند؛ نابودی منابع آن، حتی به محیط هم آسیب نمی‌رساند. همان‌طور که بیل گیتس^{۲۷} معتقد است: وقتی که اینترنت کشف و رام شود، همه ثروتمند می‌شوند، وقتی که قابل استفاده، قابل مصرف و سودمند شود، انسانیت نیز بهره‌ها خواهد برد.

البته، استعمارگران اروپایی نیز بحث‌های مشابهی در انداختند و جاه‌طلبی‌های استعماری خود را با اهداف بهره‌مند کردن همه جهان توجیه کردند، آنها گفتند: «استعمار»، «علم» و «تمدن» را به نواحی «رام‌نشده» دنیا می‌آورد، و البته شکی نیست آنهایی که این مناطق را با برنامه‌ریزی تحت‌کنترل در آورند، ثروتمند خواهند شد. شرکت مایکروسافت گیتس، معادل عصر کامپیوتر کمپانی هند شرقی،^{۲۸} درگیر لفاظی مشابهی است مبنی بر این‌که به دنبال سودمندی جهانی است اما این لفاظی نمی‌تواند هدف برتری نسبت به اهداف استعمارگران اروپایی‌ها داشته باشد. از این منظر، تلاش‌های مایکروسافت برای به دست گرفتن کنترل بازار جست‌وجوی شبکه - و کارهای ضدانحصار بخش قضایی^{۲۹} علیه این شرکت - می‌تواند معادل نزاع‌های اروپایی‌ها برای کنترل «مستعمرات» مختلف باشد. به همین شکل، «مصرف‌کنندگانی» که کانون این بحث‌های ضدانحصاری هستند ممکن است با آنهایی که در کشورهای اروپایی توان خرید محصولات وارداتی از مستعمرات را داشتند، قابل مقایسه باشند. نکته دقیق‌تر این مقایسه، در مورد آنهایی است که به وسیله استعمارگرایی قدرت خود را از دست می‌دادند و آنهایی که از سایبراسپیس حذف می‌شوند کسانی که توانایی خرید کامپیوتر یا هیچ‌گونه دسترسی به آن را ندارند، در دنیای اینترنت

هیچ سهمی ندارند. با وجود این، مانند استعمارگرایی، حذف شدن از اینترنت نباید به شکل منفعت مادی یا دسترسی فیزیکی تلقی شود. اگر شبکه یک فضای واقعی است، یک فضای ایدئولوژیک هم هست. در چنین فضایی کنار گذاشتن هم یک مسأله ایدئولوژیک است. بنابراین، زیانبارترین جنبه شبکه، روشی است که در آن «دنیای جدید» اینترنت، حذف «غزابت»^{۳۰} در ایدئولوژی استعمارگری را بازتاب می‌دهد. به عنوان مثال، در نظر بگیرید که تلاش برای «پیشرفت» شبکه

و تحت کنترل در آوردن، برای فهرست کردن و مهار کردن و نهایتاً استفاده بهینه از این «مناطق» که «وحشی»، «آشفته» و «طور دیگری» تلقی می‌شوند، نیازی را پیش می‌کشند. تجاری کردن اینترنت در واقع تلاش برای دانستن و کنترل، استعمار کردن و تفوق چیزی است که از نظر فرهنگی بیگانه (دیگری) تلقی می‌شود.

شبکه دیسنی^{۳۱}

این فرآیند استعمار تجاری گاهی «دیسنی‌ای کردن»^{۳۲} اینترنت نامیده

■ از دید شنک، اطلاعات بیش از حد جلوی دید ما را می‌گیرد و جدا کردن سیگنال واقعی از پارازیت و دانش از اطلاعات صرف را برای ما غیرممکن می‌سازد.

■ تعامل انسان با سیال بودن اطلاعات، به قول جیمسن، نه در «اصطلاحات منفی نظیر نگرانی و از دست دادن واقعیت» و نه در «اصطلاحات مثبت نظیر شادمانی و شور و هیجان زیاد، شعفانگیزی یا توهم‌زا» دیده می‌شود.

می‌شود. همگن کردن اینترنت چیزی است که مدنظر این نوع نقد است. طی فرآیند همگن‌سازی، جنبه‌های «وحشی‌تر» اینترنت رام می‌شود و به سرگرمی‌های استاندارد شده و خوشایند تغییر شکل می‌دهد. از این منظر، «دنیای جدید» شبکه جهانی اندکی بیش از معادل واقعی یک پارک تفریحی همگانی است: محیطی است که در کنار کالایی کردن تفریح و سرگرمی ایجاد شده است، فضایی است که در آن «هیجان‌ات» کاملاً «سالم» ارائه می‌شوند و برای همه خانواده مناسب است. با این برداشت، کالایی کردن شبکه، نه تنها با فضای فانتزی قاعده‌مند دنیای دیسنی^{۳۳} موازی بلکه روند اجتماعی بسیار گسترده‌ای است که به سوی فضاهای همگن و «ایمن» پیش می‌رود، همان‌گونه

چگونه توصیف شده است: گفته می‌شود، دنیای شبکه باید هرچه ساده‌تر قابل تعمق و اطلاعاتش - اسرارش - باید هرچه بیشتر قابل دسترسی باشد، برای رسیدن به نتیجه باید سایت‌های مختلف اعم از سرپل، پایگاه، مسیرهای تجاری و موتورهای جست‌وجو و حتی در بعضی موارد شهرهایی تأسیس شود، باید تلاش‌هایی به عمل آید که طبیعت سرکش اینترنت رام و جذبیه گاهی نامتعارف آن، بازاری‌تر، محترم‌تر، سالم‌تر، «متمدن‌تر» و از نظر تجاری کارآمدتر شود. به طور خلاصه باید انرژی آن مهار شود، حرکاتش هدایت گردد و منابعمش مورد بهره‌برداری قرار گیرد. استعاراتی که در اینجا نمود دارند، کاملاً شبیه به همان استعاراتی است که مورد استفاده استعمارگران بود، آنها برای بررسی

■ شرکت‌های عمده، مقادیر هنگفت پول را درون اینترنت می‌ریزند تا نام شناسنامه‌ای خود را نه تنها برای «سایت‌ها» بلکه برای «کانال‌ها» و «موتورهای جست‌وجو» تثبیت کنند، تا از طریق آنها اسامی همیشه درحال افزایش کاربران اینترنت در آن متمرکز شوند.

■ استعمار اینترنتی، با نابودی گسترده و بردگی فرهنگ‌های بومی که حاصل استعمار اروپایی‌ها بود قابل مقایسه نیست.

■ باید تلاش‌هایی به عمل آید که طبیعت سرکش اینترنت رام و جذب‌گامی نامتعارف آن، بازاری‌تر، محترم‌تر، سالم‌تر، «متمدن‌تر» و از نظر تجاری کارآمدتر شود. به طور خلاصه باید انرژی آن مهار شود، حرکاتش هدایت گردد و منابعش مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

بنابراین، دیسنی‌لند و مراکز خرید فقط گسترش مدل حاشیه شهری یک فضای جدا شده و ایمن است. در واقع، اینجاست که توسعه شرکت دیسنی از جامعه حاشیه شهری قناعده‌مند و طراحی شده سلبریشن^{۲۱} چرخه این تمایل را کامل کند. یقیناً، این واقعیت که دیسنی به‌طور همزمان برای توسعه سایت‌های شبکه‌ای خود سرمایه‌گذاری کلان انجام داده است - همچنین سهام بزرگی از شرکت موتور جست‌وجوی اینفویسک^{۲۲} را خریداری کرده است - نشان می‌دهد که این شرکت شبکه را با همان ویژگی‌های پارک‌های تفریحی و توسعه حاشیه شهری می‌بیند.

بنابراین اگر شرکتی کردن فضای واقعی از بسیاری جهات، گسترش بهره‌برداری بسته و تجاری از فضایی باشد که حاشیه شهر، مراکز خرید، شبکه‌های سینمایی و دنیای دیسنی نامیده می‌شود، شاید به سادگی بتوانیم این فرایند را نوعی همگن‌سازی تلقی کنیم. تا زمانی که «دیسنی‌ای کردن» اینترنت وجود داشته باشد، مدل آن بیشتر تنوع ظاهر فریب مرکز EPCOT دیسنی^{۲۳} است نه همگنی مین استریت دیسنی^{۲۴} یا گسترش سلبریشن آن. همان‌طور که اسکات بوکاتمن^{۲۵} درباره مرکز EPCOT گفته است، غرفه‌های خرید ملی و رستوران‌های «ویترین جهانی»^{۲۶} (که در

که در بازارهای خرید،^{۲۳} شبکه‌های عظیم سرگرمی و پروژه‌های خصوصی شده توسعه دیده می‌شود. یقیناً، همان‌طور که ویلیام کووینسکی^{۲۵} گفته است: «شایان توجه است که دیسنی‌لند^{۲۶} و اولین بازارهای محصور تقریباً همزمان ساخته شده‌اند.» توماس هاین^{۲۷} نیز گفته است دیسنی‌لند پیش‌درآمدی بود بر آنچه که چندسال بعد اتفاق افتاد یعنی زمانی که مناطق مرکزی بزرگ شروع به رشد و نمو کرد و جایگزینی مطمئن‌تر، با مدیریت خصوصی برای مرکز تجاری شهر شدند. این مناطق ابتدا در مراکز خرید حومه شهر و اخیراً در داخل شهرها ظهور یافته‌اند. دو نمونه از این مراکز بازار فانویل هال بوستون^{۲۸} و هاربرپلیس^{۲۹} بالتیمور است. جیمز روز،^{۳۰} مؤسس این دو پروژه و چند بازار حاشیه شهری اولیه گفته است که دیسنی‌لند از بسیاری از پروژه‌های او الهام گرفته است.

البته، این روند که در آن فضا، محصور، ایمن و تجاری می‌شود، فقط خاص فضاهای تجاری نیست بلکه حرکت بخشی از این جریان به سوی جوامع برنامه‌ریزی شده حاشیه شهر است که در آن تغییر و خطرات احتمالی زندگی شهری - که اغلب حاصل تفاوت‌های قومی، نژادی و فرهنگی است - به صورت قناعده‌مند و کنترل شده در می‌آید.

سال ۱۹۸۲ گشایش یافت). کیوسک‌ها و «دکه‌های غذا»^{۲۷} مراکز خرید بی‌شمار حاشیه را یادآوری می‌کند. «ویترین جهانی»، فروپاشی منحصر به فرد توریسم آمریکا را نشان می‌دهد: سرزمین‌های ناآشنا کاهش می‌یابند و آشنا تر و سالم‌تر می‌شوند در حالی که همچنان بیخود و بی‌جهت تماشایی و دیدنی باقی می‌مانند (و بومیان واقعی را هم دارند).

بوکاتمن به بحث خود ادامه می‌دهد مبنی بر این‌که «محیط راحت پارک‌های دیسنی بالاترین حد کاربرد دوستی را در ارتباط کاربر- تکنولوژی نشان می‌دهد، روشی اطمینان‌بخش برای افرادی که با فضاهای درگیر دنیای تکنولوژیکی معاصر تعامل دارند، فراهم می‌کند. با این حال عجیب است که وی پیشنهاد خود را مبنی بر این که این ترس‌ها بیشتر فرهنگی هستند تا تکنولوژیکی نادیده می‌گیرد. همان‌طور که تفسیرهایش نشان می‌دهند، آنچه که دستخوش «کاهش و داخلی‌سازی»^{۲۸} در مرکز EPCOT شده است فقط تکنولوژی نیست، بلکه چیزی بیگانه و از نظر فرهنگی متفاوت است. یقیناً نکته مهم در این فضاها اهلی کردن این غرابت و مناسب کردن و تغییر آن به یک کمیت و یک کالای قابل کنترل و بازارپسند است. تعامل مسأله‌ای است درباره تبدیل چیزی غریب و ناآشنا به چیزی خوشایند و قابل مصرف. با ارزیابی تعامل به این روش، تنوع فرهنگی تنها به تنوع بازار و سلیقه مصرف‌کننده تنزل می‌یابد. در اینجا همان‌طور که بوکاتمن خاطر نشان می‌کند «مرکز خرید جهانی جایگزین رویاهای دهکده جهانی مک لوهان^{۲۹} شده است.»

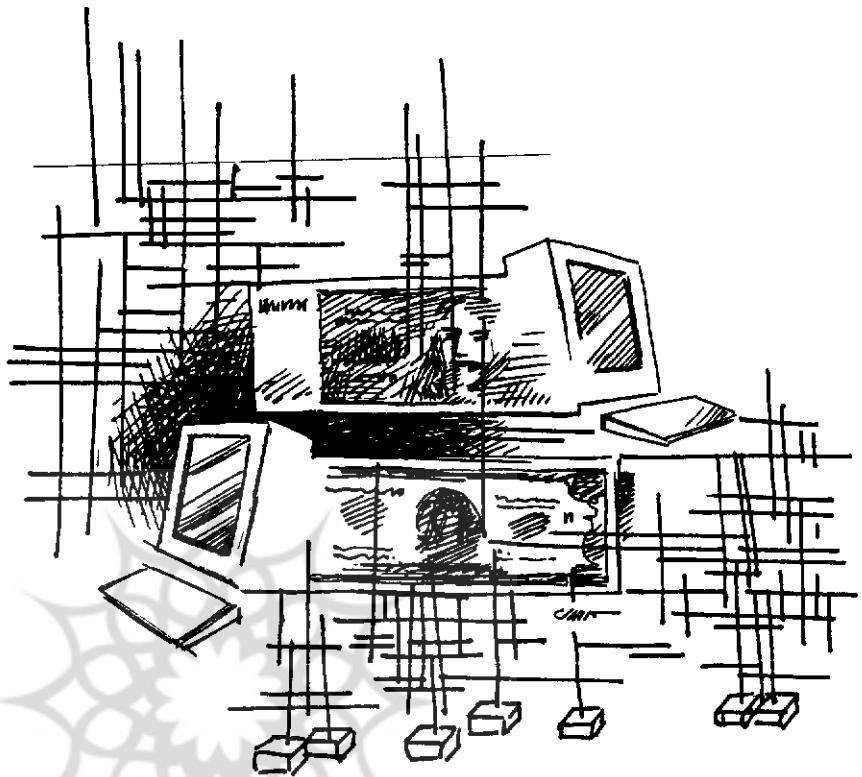
سیبرنتیک و اقیانوس پسانوگرایی ترس از «غرابت» در شبکه قطعاً با این برداشت مرتبط است که ما زیر امواج اقیانوس اطلاعات ناتوان و مقهور شده‌ایم.

تصفیه شود. اگر ما با جدیت به این تعبیر شنک بنگریم می‌توانیم استراتژی‌های «تمیزکردن داده‌ها» را شبیه به تمیزکننده‌هایی تصور کنیم که در دودکش کارخانه‌ها نصب می‌کنند. به وسیله این تمیزکننده‌ها، آلاینده‌های اطلاعاتی از محتوای دانش ما تصفیه می‌شوند. برای رویارویی با امواج اقیانوس اطلاعات به کارخانه‌های «شیرین‌سازی داده‌ها»^{۵۳} نیاز داریم. در اینجا اطلاعات دوباره به عنوان چیزی تصور می‌شود که ما باید در مقابل آن از خودمان محافظت کنیم، در این صورت، روش مناسب برای تحت کنترل نگه داشتن این داده‌ها، کاهش آن تا سطوحی قابل کنترل‌تر یا خالص‌تر است نه حصار کشیدن به دور آن یا در کانال کردن آن.

اما شنک معیارهای اندکی را برای این فرآیند تصفیه اطلاعات فراهم کرد در واقع تنها معیارش این بود که اطلاعات باید هماهنگ با «ارزش‌های انسانی بنیادین»^{۵۴} باشد، بدون شک، نگرانی شنک در خصوص مه‌آلود بودن داده‌ها با این ترس همراه است که این «ارزش‌های انسانی» در میان سیل اطلاعات گم شوند. در این صورت، انسانیت نیز در معرض خطر نابودی و فنا قرار خواهد گرفت.

شنک در این ترس‌ها تنها نیست. منتقدان فرهنگ - تکنولوژی و پسانوگرایی اغلب استعاراتی نظیر سرگردان شدن، گم شدن یا فقدان جهت و مسیر را مطرح می‌کنند. در واقع، این مجاز بزرگ، قرائت جیمسن از پسانوگرایی است - یعنی مشکل «قراردادن» خودمان در سیلان «بسیار پیچیده» و «گیج‌کننده» فضای پسانوگرا و نیز مشکل یافتن راهمان از میان سیل «سرمایه چند ملیتی».

به‌نظر جیمسن ما در دریای پسانوگرایی سرگردانیم، دیگر قادر به درک موقعیت خود نیستیم و دیگر «تعیین موقعیت خود را به عنوان نمونه‌ای فردی و



برای ایجاد دیواره، بخش و دایرکتوری‌هایی باشد که مشتریان، سردرگم انتخاب‌های فراوان و داده‌های بیش از حد نشوند. در اینجا، مدیریت داده‌ها از الگوی مهندسی هیدرولیک پیروی می‌کند به‌طوری که برای کنترل فوران داده‌ها و مراقبت از خود در مقابل آنها یعنی با ایجاد موج‌شکن، سد و مانع، آبراه و کانال، قنات و لوله‌کشی، حصارهای محکمی می‌سازد.

البته استراتژی تحدید نفوذ، تنها روش کنترل تهدید دریاهای اطلاعات نیست. تعبیر شنک از داده‌ها به عنوان شکلی از آلودگی نشان می‌دهد که جریان اطلاعات باید به خودی خود کاهش یابد یا حداقل برای جدا کردن «پیام» از «پارازیت» و اطلاعات خوب (یعنی، دانش که شنک آن را روشنی و بینش می‌داند) از اطلاعات بد (غبار گمراه‌کننده داده‌های محض) تمیز و

به عبارت دیگر، حفظ کردن اطلاعات به همان امنیت «فیزیکی» تعبیر می‌شود. بنابراین، ترس از پیچیدگی و سیال بودن اینترنت مشابه ترس مرتبط با شهر مدرن است که اندازه، شرایط شلوغ و مجموعه طبقات، نژادها و فرهنگ‌های سلامت و ثبات نظم برقرار شده را از بین می‌برد. درست زمانی که این ترس‌ها، فضاهای مجزا و بسته حاشیه شهر، مراکز خرید و پارک‌های سرگرمی را افزایش می‌دهد.

ترس از در معرض سیل اطلاعات قرار گرفتن، تلاش‌هایی را برای مهار «فجایع»^{۵۰} و نظام‌مند کردن جریان‌های آن به وجود آورده است. ظاهراً حتی فضاهای واقعی باید در برابر تهاجم یا نفوذ، محصور و محفوظ باشند. مراکز خرید واقعی به دیوارهای واقعی نیاز دارند. این دیوارها نه تنها باید به شکل «دیوارهای آتشین امنیتی»^{۵۱} و «سرورهای مطمئن»^{۵۲} بلکه

جمعی درک نمی‌کنیم». در پاسخ به این موقعیت (یا به عبارت بهتر، این ناتوانی در تعیین موقعیت خود)، جیمسن نیاز به «برنامه‌ریزی شناختی جهانی»^{۵۵} را مطرح می‌کند که باعث می‌شود بتوانیم دوباره موقعیت خود را بیابیم و «توان عمل و مبارزه را مجدداً به دست آوریم که در حال حاضر این توان به وسیله سرگردانی فضایی و اجتماعی خنثی شده است.» عجیب است که جیمسن «مسأله»

از آن بهره می‌جوید. بنابراین، معنای این واژه بر این واقعیت دلالت دارد که موتورهای هدایت‌گر یک کشتی بدون شک یکی از اولین و بهترین اشکال مکانیسم‌های بازخورد هستند. پس سیبرنتیک راهی را بررسی می‌کند که از طریق آن اطلاعات سازماندهی، هدفمند و جهت‌دهی می‌شود. از نظر وینر، دریانوردی نه تنها از طریق اطلاعات ممکن می‌شود، بلکه خود اطلاعات به

■ **به نظر جیمسن ما در دریای پسانوگرایی سرگردانیم. دیگر قادر به درک موقعیت خود نیستیم و دیگر «تعیین موقعیت خود را به عنوان نمونه‌ای فردی و جمعی درک نمی‌کنیم.»**

■ **همان‌گونه که وینر خاطرنشان می‌کند، سیبرنتیک از واژه یونانی «کوبرنتس» به معنای سکان‌دار، مشتق شده است.**

فضای پسانوگرا را مانند میکروسافت و دیگر شرکت‌های اطلاعات - تکنولوژی چند ملیتی به عنوان مشکل (مسأله) دریانوردی تحلیل می‌کند. این مشابهت صرفاً تصادفی نیست. یقیناً استعاره دریانوردی برای مفهوم‌سازی نظریه اطلاعات که به عنوان بخشی از حوزه «نظریه کنترل و ارتباطات»^{۵۶} پدید آمد، اساسی بود، نظریه‌ای که نوربرت وینر^{۵۷} آن را «سیبرنتیک» نامید.

همان‌گونه که وینر خاطرنشان می‌کند، سیبرنتیک از واژه یونانی «کوبرنتس»^{۵۸} به معنای سکان‌دار، مشتق شده است. در تعبیر وینر، سیبرنتیک نوعی سکان‌داری است، که کنترل و سازمان‌دهی اطلاعات را در یک نظام خود هماهنگ برعهده دارد؛ نظامی که در آن اطلاعات به «بازخوردی»^{۵۹} تبدیل می‌شود که نظام برای تنظیم رفتار خود یا هدایت در مسیر-

عنوان نوعی دریانوردی و سکان‌داری (هدایت‌گری) در نظر گرفته می‌شود.

به عقیده وینر، اطلاعات، تمایل به نظم و انضباط است نه گرایش به آشفتگی و بی‌نظمی. از طرف دیگر، نظریه کلاودشون^{۶۰} درباره اطلاعات، اطلاعات را برابر با بی‌نظمی و تصادفی بودن می‌داند. به عنوان یک کلیشه و به خاطر قابل پیش‌بینی بودن، پیام‌هایی که حاوی اطلاعات بیشتر هستند عناصر اتقاقی‌تر و غیرقابل پیش‌بینی‌تری دارند.

بنابراین، به عقیده شتون و به گفته هایلنس «اطلاعات و بی‌نظمی متضاد نیستند، بلکه با هم برابرند.» بنابراین الگوی اطلاعاتی شتون از پیش معاصر- مبنی بر این که افزایش اطلاعات با بی‌نظمی همراه است - پیشی گرفته است. در اینجا، اطلاعات در واقع به مسأله بی‌نظمی و پیچیدگی تبدیل شده است نه

سازماندهی. هایلنس می‌گوید: «یک نظام هر اندازه آشفته‌تر باشد، اطلاعات بیشتری هم تولید می‌کند.» براساس این نگرش، بی‌نظمی، اقیانوسی بی‌پایان از اطلاعات است نه یک خلاء که نشانگر فقدان اطلاعات باشد. نظریه شتون درباره اطلاعات و بی‌نظمی و پیچیدگی آن تعریف وینر از سیبرنتیک به عنوان شکلی از دریانوردی یا سکان‌داری (هدایت‌گری) را بی‌اعتبار نمی‌کند. یقیناً اگر ما در یک «اقیانوس آشفته اطلاعات» قرار بگیریم، هدایت در مسیر - حداقل از نظر تئوری کنترل - از همه چیز ضروری‌تر است. هم شتون و هم وینر نگران تشخیص پیام - یا اطلاعات مورد نظر - از پارازیت اتقاقی و زمینه‌ای بودند. تفکیک پیام از پارازیت دقیقاً مسأله انتخاب یا «سازماندهی» اطلاعاتی است که از پیچیدگی «تصادفی» یا پارازیت اقیانوس داده‌ها، یک کاربرد «انسانی» می‌سازد. به‌طور خلاصه، این تفکیک بین کنترل و آشفتگی، دریانوردی و سرگردانی در دریا صورت می‌گیرد. از زمانی که اطلاعات و ارتباطات نقش فزاینده‌ای در فرهنگ‌های سرمایه‌داری ایفا کرده‌اند، دریانوردی اطلاعات نیز به استعاره اساسی استراتژی مشارکتی، نه تنها برای شرکت‌های اطلاعاتی و مخابراتی ای چون AT&T (که شتون برای آنها کار می‌کرد) و مایکروسافت، بلکه برای سازندگان و خرده‌فروشان، تبدیل شده است. هر دو شرکت فوق هم از نظر داخلی و هم برای مشتریان خود، تلاش می‌کنند که سیل داده‌ها را کنترل، فعالیت‌ها را هدایت و پیچیدگی آن را سازماندهی کنند و آن را برنامه‌ریزی کرده، قابل دسترسی سازند. به نظر جیمسن هم «تلاش برای برنامه‌ریزی فضای داده‌های پسانوگرا و قابل دسترس ساختن آن، یک استراتژی مهم است که بدون آن هیچ اقدام یا مبارزه هماهنگی نمی‌تواند صورت گیرد. در اینجا خود سیاست به عنوان

فرهنگی ببینیم. اما با وجود - یا به خاطر - همگانی بودنش، استعاره موج سواری با زیرکی تمام مورد آزمایش و امتحان قرار نگرفته است. در همه تفسیرهای فراوان و گسترده‌ای که به استلزامات اجتماعی اینترنت و به طور کلی فن آوری اطلاعات اختصاص یافته است، تعداد بسیار اندکی از تفسیرگران از خود پرسیده‌اند چرا «موج سواری» برای بسیاری از مردم توصیف مناسبی برای چگونگی تعامل آنها با تلویزیون، با اینترنت یا با خود تکنولوژی - فرهنگ است. تعداد اندکی پرسیده‌اند که این استعاره چه چیزی را درباره ارتباط مردم با دنیای تکنولوژیکی - فرهنگی اطراف آنها تداعی می‌کند. یقیناً، هیچ کس زحمت توضیح این مسأله را به خود نداده است که چگونه ممکن است خاستگاه موج سواری بر جزیره آرام به سیال بودن اطلاعاتی فرهنگ‌های معاصر و پسانوگرا مربوط باشد.

استیون جانسون در فرهنگ ارتباط ۶۱ خود یکی از معدود نویسندگانی بوده است که مفهوم موج سواری را به جای اشاره‌ای گذرا به طور مفصل مورد بحث قرار داده است. در واقع، جانسون موج سواری را متضاد دریانوردی می‌داند و معتقد است که «مفهوم موج سواری، نسبت به آنچه که معنایش دریانوردی در شبکه است، بی‌انصافی عجیبی روا می‌دارد. اما از نظر جانسون، «اشاره به موج سواری حقیقی نیست که ما را به بیراهه می‌کشاند» بلکه اتصال به تلویزیون و «موج سواری کانالی» ما را به چنین دامی می‌اندازد. با وجودی که جانسون موج سواری کانالی را «بی‌هدف» و «تصادفی» توصیف می‌کند، اما معتقد است که «بین هر توفقی در گردش اینترنتی ارتباط‌هایی وجود دارد. ارتباطاتی که فاصله‌های مختلف را به هم وصل می‌کند، ارتباط واقعی هستند نه ارتباط تصادفی. بنابراین، در حالی که موج سوار کانالی، «گزینه‌های

■ در تعبیر وینر، سیبرنتیک نوعی سکانه‌داری است، که کنترل و سازمان‌دهی اطلاعات را در یک نظام خود هماهنگ برعهده دارد؛ نظامی که در آن اطلاعات به «بازخوردی» تبدیل می‌شود که نظام برای تنظیم رفتار خود - یا هدایت در مسیر - از آن بهره می‌جوید.

■ سیبرنتیک راهی را بررسی می‌کند که از طریق آن اطلاعات سازمان‌دهی، هدفمند و جهت‌دهی می‌شود.

پپیجیدگی اطلاعاتی تکنو - فرهنگ‌های پسانوگرا سخت می‌تواند دوام بیاورد. یقیناً، جیمسن می‌پذیرد که طرح پسانوگرایی و دریانوردی مورد نظر او فقط از طریق ارائه دادن «نوعی سبک جدید که هنوز قابل تصور نیست، فضای جهانی سرمایه چند ملیتی»، ممکن می‌شود. حدی که شبکه جهانی برای این پیش‌بینی در نظر می‌گیرد قابل توجه است، البته این شبکه جهانی زمانی که جیمسن مقاله‌اش را نوشت، وجود نداشت - بدون شک «شبکه» (وب) دقیقاً خود نمایش یا طرح سرمایه‌داری چند ملیتی است. اما همان‌طور که گفتم استعاره‌های طرح‌ریزی و سازمان‌دهی، جست‌وجو و دریانوردی از دید سرمایه‌داری - و اروپایی - انسان به عنوان ارباب دنیا همیشه پیچیده بوده است. ما باید به جای یافتن «سبک جدید غیرقابل تصور» نگره داشتن استعاره نقشه کشیدن و دریانوردی، استعاره‌ای را تغییر دهیم که نقش مهمی در ارتباط ما با اقیانوس پسانوگرایی اطلاعات دارد.

شاید رایج‌ترین اصطلاح این ارتباط، استعاره «موج سواری» باشد. از «موج سواری کانالی» گرفته تا «موج سواری در شبکه» ما به طور فزاینده‌ای عادت کرده‌ایم که خود را سوار بر امواج داده‌ها در یک اقیانوس تکنولوژیکی -

نوعی دریانوردی و دنبال کردن یک مسیر، تلقی می‌شود و همچنین کمک می‌کند به این که بدانیم نه تنها از نظر فضایی بلکه از نظر تاریخی کجا هستیم و به کجا می‌رویم بدون تلفیق مفهوم سیاست به عنوان دریانوردی با منافع سرمایه‌داری در قابلیت هدایت، یا «سکانه‌داری» سیبرنتیک، یا تلفیق سیاست با دریانوردی استعمارگرایی، می‌خواهم به شعارها و فرضیاتی که آنها مشترکاً از آن برخوردارند اشاره کنم. در همه این موارد، دریانوردی، دانش مستمر انسانی و کنترل یک موضوع (خواه فردی و خواه جمعی) را بر اتفاقی بودن، پیچیدگی و تغییرپذیری دنیا نشان می‌دهد. از دست دادن توان دریانوردی، نه تنها به عنوان از دست دادن کنترل بلکه به عنوان گم شدن، محصور شدن و نسا بود شدن در دریا‌های ناشناخته و آشفته تعبیر می‌شود. در واقع موضوع، از دست دادن شان خود است.

همان‌طور که سیبرنتیک دلالت دارد، مفهوم یک موضوع به خودی خود از استعاره دریانوردی جدایی‌ناپذیر است.

دریانوردی در برابر موج سواری

اگر استعاره دریانوردی می‌کوشد مفهومی از کنترل موضوع یا برتری بر جهان را در خود نگه دارد، همان‌طور که جیمسن معتقد است، این مفهوم در میان

دریانوردی» را محدود کرده است و «در مقابل برنامه‌ریزان دست بسته است»، «دریانوردان» اینترنت، فعال‌تر و در کنترل بیشتری هستند.

در اینجا نیز، معنای آشنای دریانوردی را به صورت یک کار فعال، یک سازمان هدفمند، می‌بینیم که در نقطه مقابل داده‌های بی‌هدف و تصادفی قرار دارد. این نوع دریانوردی، توان ما را برای فهم و عمل از بین می‌برد. در واقع، توصیف جانسون از دریانوردی کردن در شبکه اینترنت با لفاظی مشترکی که توان شبکه اینترنت را در توانا ساختن افراد و قراردادن آنها در کنترل اطلاعات مورد تحسین و تمجید قرار می‌دهد، تفاوت دارد. از طرف دیگر موج سواری برای جانسون در واقع از دست دادن کنترل، رانده شدن به وسیله نیروهای تصادفی و آشفته‌ای است که معمولاً در کنترل مشخص نیستند.

البته موج‌سواری همیشه بر چسب منفعل و بی‌هدف بودن نمی‌خورد. موج‌سواری در شبکه اینترنت می‌تواند وسیله توانمندشدن و روش تسلط یافتن بر دریای اطلاعات هم تلقی شود زیرا بسیار شبیه موج‌سواری ورزشی است که طی آن شخص موج‌سوار با اجرای چرخش‌ها و مانورهای مختلف حتی الامکان تسلط خود را بر امواج نشان می‌دهد. بدون شک، در بسیاری از گفت‌وگوهای ما فن‌آوری را می‌ستایند، موج‌سواری به عنوان فعالیت آدم اندکی شجاع مطرح می‌شود که می‌تواند بر امواج خروشان فن‌آوری پیشرفته سوار شود. در این معنا، موج‌سواری نیز، مانند اسکیت‌بازی و بازی روی برف، اندکی بیش از مدل «نهایی» دریانوردی است. دریانوردی با آزمایش حدود کنترل، تسلط شخص را نشان می‌دهد و موج‌سواری، رقصیدن بر لبه از کنترل خارج شدن است. با وجود استفاده‌های متعدد از واژه

موج‌سواری، توصیف جانسون نشان می‌دهد که موج‌سواری - برخلاف ایده سنتی و غربی دریانوردی - فقط مسأله کنترل یا تسلط نیست. دریانوردی، تحمیل خواست شخص بر جهان است: حتی در مواجهه با جریان مخالف امواج و توفان مسیر خود را در پیش گرفتن، جهت حرکت را حفظ کردن، اما، موج‌سواری به جای تحمیل خواست خود بر جهان، بیشتر واکنش نشان دادن نسبت به آن و تعامل با آن است. موج‌سواران به ندرت خواست خود را بر امواجی که بر آن سوارند،

آن، ناگزیر منجر به تولید داده‌های بیشتر خواهد شد. استعاره موج‌سواری، همان‌طور که جانسون اظهار داشت، این از دست رفتن کنترل را تأیید می‌کند، اما موج‌سواری صرفاً عکس تسلط نیست. با این وجود، موج‌سواری هرگز منفعل بودن، گم شدن یا از دست دادن کنترل کامل نیست. در موج‌سواری - حتی موج‌سواری کانالی - همیشه سلیقه و عمل انسانی تا حدودی دخیل است. اما در موج‌سواری، برخلاف دریانوردی عمل انسان تنها عمل ممکن، نیست. یقیناً، موج‌سواری مستلزم

■ به عقیده وینر، اطلاعات، تمایل به نظم و انضباط است نه گرایش به آشفتگی و بی‌نظمی.

■ هایلِس می‌گوید: «یک نظام هر اندازه آشفته‌تر باشد، اطلاعات بیشتری هم تولید می‌کند.» براساس این نگرش، بی‌نظمی، اقیانوسی بی‌پایان از اطلاعات است نه یک خلاء که نشانگر فقدان اطلاعات باشد.

تحمیل می‌کنند. در بهترین حالت، آنان خود را با امواج هماهنگ می‌کنند. یقیناً، در موج‌سواری، موج سوار خود را به دست نیروهای بزرگ‌تر می‌سپارد تا با آن و همراه آن جابه‌جا شود. در موج‌سواری شخص باید تا حدودی «با جریان همراه شود».

بنابراین، استعاره موج‌سواری مطابق با این تصور است که حدود و پیچیدگی نه تنها اینترنت، بلکه کل دنیای تکنولوژیکی - فرهنگی را شامل می‌شود. ممکن است هنوز هم در خصوص تسلط، تخیل‌هایی داشته باشیم اما تا حدودی می‌دانیم که این تسلط به‌طور واقعی قابل دستیابی نیست. بدون شک، هر تلاشی برای تحت کنترل در آوردن ازدیاد داده‌ها، برای برنامه‌ریزی یا هدایت آن، برای دسته‌بندی و طبقه‌بندی

آن است که اعمال انسانی در ارتباط با - یا در رابطه با - دیگر نیروهای غیرانسانی مورد تفکر قرار گیرند. در موج‌سواری این واقعیت که این نیروها خارج از کنترل انسانی هستند باید به عنوان تهدیدی برای موقعیت و قدرت موضوع انسانی تلقی شود. بنابراین، بیش از آن که خود را به صورت موجودی سرگردان بر دریاها و غیرقابل پیمایش تکنولوژی فرهنگ پسانوگرایی ببینیم یا این دریاها را غرق‌کننده، فروبلعنده و خفه‌کننده تصور کنیم یا حد و مرزهای هویت خود را برچینیم، موج‌سواری به ما اجازه می‌دهد تا خود را در حال تعامل با انعطاف‌پذیری پیچیده دنیای تکنولوژیکی - فرهنگی‌ای تصور کنیم که نه مبتنی بر تسلط انسانی و نه عدم تسلط است.

■ موج سواری در شبکه اینترنت می تواند وسیله توانمند شدن و روش تسلط یافتن بر دریای اطلاعات تلقی شود زیرا بسیار شبیه موج سواری ورزشی است که طی آن شخص موج سوار با اجرای چرخش‌ها و مانورهای مختلف حتی الامکان تسلط خود را بر امواج نشان می‌دهد.

■ تکثر تکنیکی در قلب انقلاب اطلاعات جا دارد.

تکثر تکنیکی در قلب انقلاب اطلاعات جا دارد. شوک‌های شهر مدرن شلوغ، به همان نحوی که ما خود را بمباران شده اطلاعات احساس می‌کنیم، سوژه را زیر ضربات خود گرفته است. به همین شکل، نظر بنجامین درباره «درک در حالت حواس پرتی» بسیار شبیه به ایده ناقذانه پسانوگرای جیمسن است که می‌خواست «همه صحنه‌ها را یکباره ببیند». استعاره موج سواری در این معنا با حواس پرتی اشتراکاتی دارد، زیرا موج سواری نیز مستلزم حرکتی هدایت نشده بین ارتباط‌ها و اتصال‌هاست. هم در درک آشفته و هم در موج سواری این حرکت هرگز تحت کنترل کامل سوژه و هرگز از پیش قابل برنامه‌ریزی نیست. ممکن است بگوییم موج سواری شکلی است که حواس پرتی هنگام تبدیل عصر تکثر ماشینی به عصر اطلاعات به خود می‌گیرد.

اما، موج سواری فقط روشی برای درک کردن نیست، بلکه نوعی فعالیت آشفته است - یا به عبارت دیگر، یک تعامل آشفته است. موج سواری، حالتی از حرکت و زنده ماندن در میان دریا‌های اطلاعات امروز است، اما راهی است برای ایجاد حق انتخاب و پدید آمدن الگوهای جدید در آن اقیانوس داده‌ها. بنابراین، موج سواری نه تنها حالت جدیدی از تعامل با انعطاف‌پذیری غیرقابل کنترل دنیایی از نسخه‌های بدل و داده‌هاست، بلکه معنای متفاوتی از هویت انسانی است. انسانیت دیگر برحسب «سوژه» بودن قابل تعریف نیست. بلکه باید به صورت تسلط انسان بر دنیا تعریف شود. موج سوار برای بیرون رفتن از این حس تسلط و کنترل، باید از حدود مرزهایی که در سنت غرب سوژه فردی را تعریف کرده‌اند، خارج شود. بسیاری از موج سواران - هم روی اقیانوس و هم در اینترنت - از «گم شدنشان» در میان امواج و از حس ارتباط

به زبان ساده، استعاره موج سواری، یک ارتباط مرتبط تر و تعاملی تر با اطلاعات فرهنگی اطراف ما را تلویحاً نشان می‌دهد. موج سواری صرفاً مسأله در کنترل بودن این داده‌ها یا قابل پیمایش کردن آن نیست به طوری که بتوانیم در مسیر حرکتمان به هدف مؤثری برسیم. اگر دریانوردی براساس یک مسیر خطی و از پیش تعیین شده پیش برود، موج سواری مسیری نامنظم، زیگزاگی و پرشکن را که از قبل قابل برنامه‌ریزی نیست، پی می‌گیرد. اگر دریانوردی، از نظر تعریفی، به سوی یک پایان هدایت شده پیش می‌رود، موج سواری بیشتر اجرایی است تا ابزاری. این اجرا یقیناً انسانی است اما فقط انسانی نیست. اطلاعات، حتی در صورت تعامل با آن، بر ما اثر می‌گذارد. کانال یا سایت اینترنتی‌ای را پیدا می‌کنیم که مورد علاقه ماست؛ شاید کانالی که حاوی اطلاعات مفید و تا حدودی دارای ارزش سرگرمی است. با وجود این به زودی به وسیله کانال یا ارتباط دیگری وسوسه می‌شویم که ممکن است به آنچه که ما دنبالش هستیم مربوط باشد. بنابراین، توجه ما به سوی چیز دیگری یا به مواردی که ارتباط دورتری با موضوع دارند، جلب می‌شود. در نهایت، متوجه می‌شویم که از منظور اصلی خود بسیار دور افتاده‌ایم و نمی‌دانیم که چگونه به آنجا رسیده‌ایم و احتمالاً از «وقت تلف کردن» خود راضی هستیم. به خودمان اجازه داده‌ایم که «کنترل خود را از دست بدهیم» و حواسمان به چیز دیگری جلب شود. البته، حواس پرتی اصطلاحی

است که والتر بنجامین^{۶۲} آن را برای بیان حالت درک فیلم یا دیگر هنرهای تولید شده ماشینی به کار برد. بنجامین، در به کار بردن این اصطلاح تضاد معمول بین «تمرکز» و «حواس پرتی» را پذیرفت. اما به جای مزیت قائل شدن برای «تمرکز» نسبت به درک آشفته فرم‌های فرهنگی انبوه، قطبیت تضاد را معکوس ساخت. بنابراین همان‌طور که پیتر ولن^{۶۳} معتقد است «بنجامین مفهوم حواس پرتی را زیرورو کرد». بنجامین از حواس پرتی به عنوان پاسخ مناسب به «جلوه‌های بهت‌انگیز»^{۶۴} زندگی مدرن که در تجربه‌های فیلمی نمود پیدا کرده‌اند، دفاع کرد. هر چند تمرکز مستلزم آن است که سوژه فاصله خود را با این شوک‌ها حفظ کند، اما حواس پرتی مایل است هر چه بیشتر به شوک‌ها نزدیک‌تر شود و آنها را لمس کند. تجربه سوژه حواس پرت نسبت به این شوک‌ها بیشتر جنبه دریافت «مبتنی بر فراموش‌کاری» داشت نه جنبه کنترلی. این نوع درک بیشتر به صورت عاداتی حاصل می‌شود نه توجهی. اگر تمرکز «هدایت شده» است، درک مبتنی بر فراموش‌کاری به شکل اتفاقی رخ می‌دهد و بیشتر در پاسخ به جریان‌های اتفاقی زندگی امروزی صورت می‌گیرد تا به خواست سوژه.

دیدگاه‌های بنجامین در خصوص تکثر ماشینی و شوک‌های زندگی امروزی از بسیاری جهات، از نگرانی‌های روزگار حاضر در خصوص اثرات اضافه‌بار اطلاعاتی، پیش می‌گیرد.

17. Surfing
18. Navigator
19. Explorer
20. Masters
21. Cyberspace
22. World wide web
23. Portals
24. Channeled
25. Virgin Space
26. New Eden
27. Bill Gates
28. East India Company
29. Justice Depourtment
30. Otherness
31. Disney Web
32. Disney Fication
33. Disney World
34. Shopping Malls
35. William Kowinski
36. Disney Land
37. Thomas Hine
38. Boston's Faneuil Hall Marketplace
39. Baltimore's Harborplace
40. James Rouse
41. Celebration
42. Infoseek
43. Disney's EPCOT
44. Disney's Main Street
45. Scott Bukatman
46. World Showcase
47. Food Courts
48. Reduction and Domestication
49. Mc Luhan
50. Excesses
51. Security Firewalls
52. Secure Servers
53. Data Desalination
54. Basic Human Values
55. Global Cognitive Mapping
56. Control and Communication theory
57. Norbert Wiener
58. Kubernetes
59. Feedback
60. Claude Shannon
61. Interface Culture
62. Walter Benjamin
63. Peter Wollen
64. Shock effects
65. Sadie Plants

یا بر آن غلبه می‌کند، بلکه به عنوان مجموعه‌ای از نیروهای زنده می‌بینند که انسان با آنها در حال تعامل است. بدون شک، سرکوب چنین دیدگاه‌های «ابتدایی» و «جادویی» به نفع دیدگاه‌های ابزاری و علمی - تکنولوژیکی، شاید الگوی اولیه مدرنیته غربی باشد؛ مبنایی که غرب براساس آن خود را از بقیه جهان متمایز کرده است. پذیرش استعاره موج‌سواری، بازگشت سیال بودن و دیگری بودن را نشان می‌دهد که مدرنیته غرب آن را سرکوب کرده است. اگر جریان‌های پیچیده اطلاعات دنیای معاصر شروع به از بین بردن وجه تمایزهایی کند که زمانی طولانی برای ما تعیین‌کننده بوده‌اند. شاید بتوانیم این سیال بودن را مانند دیگر فرهنگ‌ها تهدیدآمیز نبینیم، بلکه آن را امیدبخش تلقی کنیم. یقیناً، تعهد اینترنت و عصر اطلاعات ممکن است فقط این امکان باشد که خود را با اطلاعات نه به شکل هدایت، کنترل یا تسلط بر دیگری بلکه به صورت یک فرایند متمایز کننده و در حال تعامل تصور کنیم؛ فرآیندی که در آن امواج اطلاعات ما را به حرکت وامی‌دارد و حتی ممکن است در میان امواج حرکت کنیم. □

* منبع: فصلنامه Style

پی‌نویس‌ها:

1. Ted Mooney
2. Easy Travel to Other Planets
3. A Case of Information Sickness
4. Diego
5. Birds of Prey Cards
6. Souffle
7. Antarctic Unemployment
8. NamJune Paik
9. N.Katherine Hayles
10. Denaturing
11. Metanarratives
12. Jean Baudrillard
13. David Shenk
14. Data Smog
15. Stress
16. Navigation

با عناصر پیرامون خود سخن می‌گویند. بنابراین موج‌سواری، امکان درک هویتی بیشتر رابطه‌ای و کمتر فردی را بدست می‌دهد حد و مرزهایی که «خود» شخص را از آنچه که «دیگری» است جدا می‌سازد، تفکیک‌ناپذیرتر، بازتر و انعطاف‌پذیرتر می‌شود.

البته تصادفی نیست که فرهنگ غرب همیشه این انعطاف‌پذیری و فقدان سوژه را با زنان و «دیگران» گوناگون، مرتبط می‌سازد. از این منظر، کمتر بودن از یک سوژه کاملاً مستقل و فعال، بی‌شکل شدن، سیال شدن، غیرقابل سنجش شدن و غیرقابل هدایت شدن است. به عبارتی «دیگری» شدن است. ترس‌های گوناگون از اینترنت، از تکنولوژی - فرهنگ، از اضافه‌بار اطلاعاتی و از پسانوگرایی نمی‌تواند از ترس حل شدن در آن و به وسیله آن، که «دیگری» است، جدا شود. این ترس به این دلیل است که یادآوری و تأکید بر ارتباط‌های «دیگری» که در استعاره‌های موج‌سواری و سیال بودن به صورت ادغام شده باقی می‌ماند، مهم است. سادی پلانت^{۶۵} اخیراً دین‌ها و رابطه‌های تکنولوژی - فرهنگ معاصر را با زنان و گفتمان‌های زنان مورد تأکید قرار داده است و گفته است نبود سرمایه‌گذاری زنان در تسلط یافتن و مانوس بودن آنان با انعطاف‌پذیری ممکن است باعث خوگرفتگی بیشتر آنان با تغییرات و جریان‌های عصر اطلاعات، بیش از میزان شناخت کلی ما، شده باشد. به همین طریق، خاستگاه فراموش شده موج‌سواری نشان می‌دهد که تکنولوژی - فرهنگ باید خیلی چیزها را از فرهنگ‌های به‌نظر غیرتکنولوژیکی «جهان سوم» بیاموزد. فرهنگ‌های سنتی هاوایی و جزیره آرام، یعنی همان جایی که منشأ موج‌سواری است، اغلب آب و دنیای اطراف خود را به عنوان یک منبع غیرجاندار نمی‌بیند که انسان‌ها آن را نابود